

نام و ننگ در شاهنامه



چکیده

نویسنده در این مقاله، با تکیه بر بخش اسطوره‌ای شاهنامه، «نام و ننگ» را مورد بررسی قرار داده و چهارده جنبه‌ی شکل‌گیری آن را استخراج و با شواهد شعری بیان کرده است (بخش اول و مقدماتی مقاله و شواهد مکرر حذف گردید).

کلواژه‌ها

نام و ننگ، فرمانبرداری، نژاد و نسب، اسارت، سازش



کمال مرتضی‌زاده
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی اسلامی
دبیر ادبیات مراکز پیش‌دانشگاهی املش
و پیام نور رودسر

با تأملی در ابیات شاهنامه، به‌خصوص دوره‌ی حماسی و پهلوانی آن، به جنبه‌هایی از نام و ننگ برمی‌خوریم که به ملیت و قومیت ایرانی مربوط می‌شوند و در اخلاق و رفتار پهلوانان ایرانی تجلی داشته‌اند. این جنبه‌ها، که چهارده‌مورد شده‌اند، عبارت‌اند از: ۱. یکی از صفات بارز پهلوانان ایرانی، فرمانبرداری از پادشاه و سپهدار خویش است، آن‌چنان‌که این اطاعت گاهی خواننده را به یاد صفت ارادت و تسلیم مرید به مراد می‌اندازد. این خصلت تا به آن پایه است که سرپیچیدن از فرمان شاه را باعث نکوهش می‌دانند و گناهی می‌پندارند که خداوند به آن گناه انسان را می‌گیرد. اسفندیار، پس از آن‌که از سوی پدر فرمان می‌یابد تا رستم را دست بسته نزد گشتاسب ببرد، به پشتون می‌گوید:

چنین داد پاسخ و را نامدار / که گر من بیچم سراز شه‌ریار
بدین گیتی اندر نکوهش بود / همان پیش یزدان پژوهش بود (شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶: ۲۵۱)

و رستم می‌گوید:

چنین گفت رستم که فرمان شاه / بر آنم که برتر زخورشید و ماه (همان، ج ۶: ۲۳۸)
و اسفندیار فرمان شاه و راه یزدان را برابر می‌نهد:

مرا گویی از راه یزدان بگرد / ز فرمان شاه جهانیان بگرد

که هر کاو ز فرمان شاه جهان / بگردد سرآید بر او بر زمان (ج ۶: ۳۰۲)

۲. موضوع دیگری که در شاهنامه تجلی خاص دارد، نژاد و نسب است. پادشاهان و پهلوانان، باید نژاده و اصیل باشند. بارها پادشاهان و پهلوانان به نسب خویش فخر می‌کنند و البته این امر در شاهنامه مفهومی خاص می‌یابد. زمانی‌که اسفندیار، نسب و نژاد رستم را تحقیر می‌کند، رستم نژاد بلند و نیک‌نامی خویش را به اسفندیار متذکر می‌شود:

تو آن گوی کز پادشاهان سزاست / نگوید سخن پادشا جز که راست

جهاندار داند که دستان سام / بزرگ است و با دانش و نیک‌نام

همان سام‌پور نریمان بُدست / نریمان گرد از کریمان بُدست

... نژادی از این نامورتر که راست / خردمندگردان نییچد ز راست (ج ۶: ۷-۲۵۶)

۳. پهلوان ایرانی، اسیر شدن به دست دشمنان را - بی آن که با آنان جنگیده باشد - ننگی بزرگ می شمرد، زیرا ممکن است همالان وی تصور کنند که او در مقابل خصم مردانه نجنگیده و دلاوری و شجاعت از خویشتن بروز نداده است و این باعث بدنامی پهلوان است. در داستان بیژن و منیژه، بیژن وقتی که به دست اطرافیان افراسیاب گرفتار می شود با خود چنین می گوید:

همی گفت اگر بر سرم کردگار / نوشته ست مردن به بد روزگار
من از روز کشتن ترسم همی / ز گردان ایران ترسم همی
که نامرد خواند مرا دشمنم / ز نا خسته بردار کرده تنم
به پیش نیاکان پهلوان منم / پس از مرگ بر من بود سرزنش
روانم بماند هم ایدر به جای / ز شرم پدر چون شوم باز جای (ج: ۵: ۲۸)

و گرد آفرید چون خبر اسارت هجیر را به دست سهراب می شنود:
چنان ننگش آمد ز کار هجیر / که شد لاله رنگش به کردار قیر (ج: ۲: ۱۸۴)

پهلوان ایرانی، اسیر شدن به دست دشمنان را - بی آن که با آنان جنگیده باشد - ننگی بزرگ می شمرد

طبیعتاً اسارت دختران و خواهران در دست دشمن و خود بر تخت نشستن و آسوده بودن برای پهلوانی ایرانی ننگ است. گشتاسب که دخترانش اسیر تورانیان اند، به اسفندیار می گوید:

چو بر تخت بیند ما را نشست / چه گوید کسی کاو بود زیر دست
بگیریم بر این ننگ تا زنده ام / به مغز اندرون آتش افکنده ام (ج: ۶: ۱۶۴)

۴. تسلیم برای پهلوان ننگ است. چون با دشمن روبه رو شود، مرگ را می پذیرد اما تسلیم نمی شود. وقتی افراسیاب به سیاوش بدگمان می شود و آهنگ وی می کند، سیاوش و اطرافیان وی اگر چه یقین دارند که کشته می شوند اما مرگ را بر تسلیم ترجیح می دهند:

از ایران سپه بود مردی هزار / همه نامدار از در کار زار

رده بر کشیدند ایرانیان / بیستند خون ریختن را میان

همه با سیاوش گرفتند جنگ / ندیدند جای فسون و درنگ

کنون خیره گفتند ما را کشند / بیاید که تنها به خون درکشند

بمان تا ز ایرانیان دستبرد / ببینند و مشمر چنین کار خرد

... سرآمد برایشان بر آن روزگار / همه کشته گشتند و برگشته کار (ج: ۳: ۱۴۵)

و رستم به اسفندیار می گوید:

که گوید برو دست رستم بیند / نیندد مرا دست چرخ بلند

که گر چرخ گوید مرا کاین نبیوش / به گرز گرانش بمالم دو گوش

من از کودکی تا شدستم کهن / بدین گونه از کس نبردم سخن

مرا خواری از خواهش و پوزش است / وزین نرم گفتن مرا کاهش است

(ج: ۲-۲۶۲)

وی بند را برای خود شکست و عار می داند و به هر فرمان

دیگر راضی است مگر بند:

ز من هرچه خواهی تو فرمان کنم / به دیدار تو رامش جان کنم

مگر بند کز بند عاری بود / شکستی بود زشت کاری بود

نبیند مرا زنده با بند کس / که روشن روانم بر این است و بس (ج: ۶: ۲۴۹)

۵. ترس از دشمن ننگ است زیرا ترس اصل و منشأ فرار و

تسلیم و شکست است. چون رستم از کیکاووس روی برمی تابد، گودرز به او می گوید که روی گرداندن تو از کاووس این شبهه را به دلها می افکند که مگر تو از سهراب می ترسی و او می گوید:

بدو گفت اگر بیم دارد دلم / نخواهم که باشد ز تن بگسلم

از این ننگ برگشت و آمد به راه / گرازان و پویان به نزدیک شاه (ج: ۲: ۲۰۵)

۶. پهلوان ایرانی، جنگ نکردن در رکاب پادشاه و به میدان

رفتن شاه را برای خود ننگ می شمرد، زیرا پهلوان نگاهبان و مدافع مملکت و پادشاه است و وظیفه اش بلند نگاه داشتن نام و اعتبار میهن است و حفاظت از جان پادشاه. از این رو، هنگامی که کیخسرو و فرنگیس از توران به سوی ایران می آیند و سپاه افراسیاب در پی آنان است، کیخسرو آماده ی جنگ می شود و گیو را از درگیری باز می دارد اما گیو از کیخسرو می خواهد تا جنگ را به او واگذارد و به او می گوید:

اگر تو شوی دور از ایدر تبه / نینم کسی از در تاج و گاه

شود رنج من هفت ساله به باد / دگر آن که ننگ آورم بر نژاد (ج: ۳: ۲۱۸)

هنگامی که افراسیاب به کیخسرو پیش نهاد جنگ تن به تن می دهد، کیخسرو به رستم می گوید:

نبیره ی فریدون و پور پشنگ / به آورد با او مرا نیست ننگ

بدو گفت رستم که ای شهریار / بدین در مدار آتش اندر کنار

که ننگ است بر شاه رفتن به جنگ / و گر هم نبرد تو باشد پشنگ (ج: ۵: ۸-۳۲۷)

سازش با دشمن یکی از موارد ننگ برای پهلوانان ایرانی است، حتی اگر پهلوانان یا پادشاه با دشمن خویشاوند باشند، ساختن با او روا نیست

۷. سازش با دشمن یکی از موارد ننگ برای پهلوانان ایرانی است، حتی اگر پهلوانان یا پادشاه با دشمن خویشاوند باشند، ساختن با او روا نیست. رستم، کیخسرو را - که افراسیاب نیای اوست - سوگند می دهد که پیوند خود را با او بهانه نکند و کین وی در دل داشته باشد (ج: ۳: ۷۶) سیاوش هنگامی که از پاسخ افراسیاب برای رفتن به توران آگاه می شود سخت ناراحت است زیرا باید دشمن را دوست بیندازد:

سیاوش یکی روی زان شاد شد / به دیگر پراز درد و فریاد شد

که دشمن همی دوست بایست کرد/ز آتش کجا بردمد باد سرد؟ (ج ۳: ۷۶)

رستم حتی از پذیرفتن خلعت شاه مازندران نیز ننگ دارد:

تهمتن چو برخاست کاید به راه/ بفرمود تا خلعت آرند شاه

نپذیرفت از او جامه و اسب و زر/ که ننگ آمدش زان کلاه و کمر (ج ۲: ۱۱۶)

نزد بیگانه کمر بستن برای پادشاه و پهلوان ایرانی، ننگی بزرگ است

۸. پهلوانان ایرانی در میدان جنگ با صداقت و مردانگی با دشمن روبه‌رو می‌شوند و گرد مکر و حيله‌گری و چاره‌سازی نمی‌گردند و سپاه دشمن را غافل گیر نمی‌کنند و شبیخون نمی‌زنند:

نه مردی بود چاره جستن به جنگ / نرفتند به رسم دلاور پلنگ

که در جنگ هرگز نسازد کمین / اگرچند باشد دلش پر ز کین (ج ۴: ۱۳۹)

کسی کاو بلا جست گرد آن بود / شبیخون نه کردار مردان بود

شبیخون نسازند گندآوران / کسی کاو گراید به گرز گران (ج ۴: ۹۱)

۹. پهلوان ایرانی شکست خوردن از دشمن را ننگی بزرگ می‌داند. کیخسرو، طوس را به سبب شکست از تورانیان زندانی می‌کند و رستم پس از شکست ایرانیان از تورانیان می‌گوید:

شوم کین این ننگ باز آورم / سر شیب را بر فراز آورم (ج ۴: ۱۲۰)

پهلوانان تورانی نیز شکست را برای خویش ننگ می‌دانند، ننگی که قابل جبران نیست. افراسیاب پس از شکست خوردن از رستم، زبان‌های این جنگ را برای پدرش بر می‌شمرد و از جمله می‌گوید:

بترزین همه نام و ننگ شکست / شکستی که هرگز نشایدش بست (ج ۲: ۶۸)

در نبرد رُهام با اشکبوس، زمانی که رهام نبرد پهلوان تورانی را بر نمی‌تابد و روی به کوه می‌گذارد:

تهمتن بر آشفتم و با طوس گفت / که رُهام را جام باده‌ست جفت

به می در همی تیغ بازی کند / میان یلان سرفرازی کند

چرا شد کنون روی چون سندروس / سواری بود کم‌تر از اشکبوس (ج ۴: ۱۹۴)

پشت نکردن به جنگ یکی از افتخارات پهلوانان شاهنامه است. بیژن، هنگامی که در توران خود را در محاصره‌ی ترکان می‌بیند، می‌گوید:

وگر خیزد اندر جهان رستخیز / نبیند کسی پشتم اندر گریز (ج ۵: ۲۵)

۱۰. بعضی از پهلوانان ایرانی، در نبرد یا در کشتی با پهلوانان دشمن، روبه‌رو شدن با یک پهلوان را ننگ می‌دانسته‌اند و با دو پهلوان بر می‌آویخته‌اند. این نکته در بخش پهلوانی شاهنامه، در دو موضع دیده می‌شود. یکی آن‌جا که پیلسم پهلوان تورانی رستم را به نبرد فرا می‌خواند:

چو بشنید گیو این سخن بر دمید/ بزد دست و تیغ از میان برکشید
بدو گفت رستم به یک ترک جنگ / نسازد همانا که آیدش ننگ (ج ۳: ۱۸۵)
در داستان سیاوش نیز آن‌جا که قرار می‌شود سیاوش با پهلوان تورانی کشتی بگیرد، از کشتی گرفتن با گرسیوز - ظاهراً بنا به مسائل سیاسی - سرباز می‌زند:

نیوشنده بودند لب با گره / به پاسخ بیامد گروهی زره

منم گفت شایسته‌ی کارکرد / اگر نیست او را کسی هم نبرد

سیاوش ز گفت گروهی زره / بُرو کرد پرچین رخان پر گره

بدو گفت گرسیوز ای نامدار / ز ترکان لشکر ورا نیست یار

سیاوش بدو گفت کز تو گذشت/ نبرد دلیران مرا خوار گشت

از ایشان دو یل باید آراسته/ به میدان نبرد مرا خواسته (ج ۳: ۴-۱۲۳)

۱۱. پهلوانان ایرانی، به اسب و ابزار جنگی خود دل‌بستگی بسیار دارند. اگر اسب یا سلاح جنگشان گم شود یا به‌دست دشمن بیفتد، باعث ننگ آنان است. در آغاز داستان رستم و سهراب زمانی که رخس رستم گم می‌شود:

همی گفت کاکنون پیاده دوان / کجا پویم از ننگ تیره روان

چه گویند گردان که اسبش که برد/ تهمتن بدین سان نخفت و بمرد

کنون رفت باید به بیچارگی / سپردن به غم دل به یک‌بارگی (ج ۲: ۱۷۲)

بهرام فرزند گودرز، از این‌که تازیانه‌اش به‌دست ترکان بیفتد ننگ دارد:

دوان رفت بهرام نزد پدر / که ای پهلوان یلان سربه‌سر

بدان‌گه که آن تاج برداشتم / به نیزه به ابر اندر افراشتم

یکی تازیانه ز من گم شده است / چو گیرند بی‌مایه ترکان به‌دست

به بهرام بر چند باشد فسوس / جهان پیش چشمش شود آنبوس

نیشته بر آن چرم نام من است / سپهدار پیران بگیرد به دست

شوم تیز و تازانه باز آورم / اگر چند دراز آورم (ج ۴: ۱۰۱)

پهلوانان ایرانی، اگرچه دلاور و جنگاورند و پای
بندنام و ننگ خویش‌اند، از آن‌جا که انسان‌اند، گاهی
مغلوب ضعف‌های بشری خویش‌اند

و چون گیو و گودرز - برادر و پسر - او را منع می‌کنند و گیو می‌گوید من تازیانه‌های متعدد دارم، یکی از آن‌ها را به تو خواهم داد:

چنین گفت با گیو بهرام گرد / که این ننگ را خرد نتوان شمرد

شما از رنگ و نگار است گفت / مر آن‌ها که شد نام با ننگ جفت (ج ۴: ۱۰۲)

۱۲. نزد بیگانه کمر بستن برای پادشاه و پهلوان ایرانی، ننگی بزرگ است. دارا در مورد پذیرفتن حکومت اسکندر می‌گوید:

سرانجام گفت این ز کشتن تیر / که من پیش رومی بندم کمر

که انسان‌اند، گاهی مغلوب ضعف‌های بشری خویش‌اند. به‌همین سبب گاهی آن‌چه را ننگ می‌شمرند، خود مرتکب می‌شوند. کندن رستم گوش‌های کشاورز مازندرانی را از این نمونه است. فرار از میدان جنگ نیز در شاهنامه نمونه‌هایی دارد. رستم چون از اسفندیار عاجز می‌شود می‌گریزد و همو، اگرچه پیمان‌شکنی را ننگ می‌داند، اما به سهراب می‌گوید که در آئین ما، کشتن دشمن پس از بر زمین زدنِ نخستین، روا نیست؛ اما خود چندان‌که سهراب را بر زمین می‌زند، او را با خنجر آبگون می‌کشد و در واقع به پیمان‌شکنی و مکر روی می‌آورد. این ضعف‌ها، به‌خصوص از نظر عادی بودن حوادث و وقایع، قابل توجه است، زیرا خواننده با قوت‌ها و ضعف‌های پهلوانان همراه است و با آنان بیش‌تر احساس صمیمیت می‌کند. دیگر آن‌که هرچند فردوسی به پهلوانان بسیار عشق می‌ورزد و می‌خواهد به آنان شخصیتی والا ببخشد اما از ضعف‌های آنان نیز چشم فرو نیسته است و این، بی‌گمان نشان صدق و راستی وی می‌تواند باشد.



ستودان مرا بهتر آید ز ننگ / یکی داستان زد بر این مرد سنگ
که گر آب دریا بخواهد رسید / در او قطره باران نیاید پدید (ج: ۶: ۳۹۷)
پیران، پهلوان تورانی در پاسخ پیام گودرز می‌گوید:

مرا مرگ بهتر از آن زندگی / که سالار باشم کنم بندگی (ج: ۵: ۱۰۰)

این همه کوشش و تلاش برای آن است که نام پهلوان، بلند و جاوید و با اعتبار باقی بماند و دوست و دشمن رفتار او را پسندند و وی را گرد و بزرگ بشناسند و بر او خرده نگیرند:

مرا مرگ نامی‌تر از سرزنش / به هر جای بیغاره‌ی بد کنش (ج: ۴: ۱۴۰)

۱۳. اگرچه در شاهنامه ازدواج‌هایی برون طایفه‌ای دیده می‌شود، مانند ازدواج زال و رودابه و بیژن و منیژه و ازدواج سیاوش با دختر پیران و افراسیاب و... اما از مجموع دوران پهلوانی شاهنامه چنین برمی‌آید که اصل نژاد از پدر است. به‌همین سبب در مواردی پهلوانان ایرانی با دختری تورانی یا رومی ازدواج می‌کنند و در بیش‌تر این موارد، دختر عرق و خوی دشمنی خود را فراموش می‌کند و مهر همسری، وی را به خاندان شوهر متعلق می‌سازد. جز سودابه که ننگ و رسوایی به بار می‌آورد، سایر ازدواج‌های برون طایفه‌ای سرانجامی نیکو دارد. اما به‌هر تقدیر، هر یک از طرفین - ایرانیان و تورانیان - معمولاً از ازدواج دخترانشان با پهلوانان دشمن ننگ دارند، به‌خصوص که اگر دو کشور با یکدیگر در جنگ و خصومت باشند. افراسیاب از روابط بیژن و منیژه سخت آشفته است و پس از دست‌گیری بیژن، به بیژن می‌گوید:

نبینی کزین بد هنر دخترم / چه رسوایی آمد به پیران سرم
همان نام پوشیده رویان من / ز پرده بگسترد بر انجم
کزین ننگ تا جاودان بر سرم / بخندد همی کشور و لشکر
چنوباید از من رهایی به جان / گشایند بر من ز هرسو زبان
به رسوایی اندر بمانم به درد / بیلایم از دیدگان آب زرد (ج: ۵: ۳۲)

در داستان زال و رودابه نیز این چنین می‌توان برداشت کرد. اما در شاهنامه موردی نمی‌توان یافت که دختری ایرانی به همسری یکی از پهلوانان دشمن درآمده باشد. خطاب گرد آفرید به سهراب، تجلی‌گاه این عقیده است:

بخندیدو او را به افسوس گفت / که ترکان ز ایران نیابند جفت (ج: ۲: ۱۸۹)

۱۴. مورد دیگری که در شاهنامه ننگ شمرده شده است - اگرچه مربوط به جنگ و قومیت و ملیت نیست - فرزند غیرعادی داشتن است. هنگامی که زال به دنیا می‌آید و مویش سفید است، سام از او ننگ دارد و این خصلت او را خصلت دیو می‌داند:

بیچند همی تیره جانم ز شرم / بجوشد همی در دلم خون گرم
چو آیند و پرسند گردن‌کشان / چه گویم از این بچه‌ی بد نشان
از این ننگ بکنارم ایران زمین / نخواهم بر این بوم و بر آفرین (ج: ۱: ۱۳۹)

در پایان این بحث، این نکته نیز گفتنی است که پهلوانان ایرانی اگرچه دلاور و جنگاورند و پای بندنام و ننگ خویش‌اند، از آن‌جا